

جنگ و صلح. هرمان هسه. ترجمه محمد ظروفی

مقدمه

هرمان هسه مقالات و نامه‌های سیاسی خود را برای نخستین بار در سال ۱۹۴۶ در مجموعه‌ای به نام جنگ و صلح منتشر کرد. در آن زمان از دیدگاه او، یعنی از دیدگاه فردی غیرسیاسی که البته مارکس را می‌شناخت و آثار تروتسکی را می‌خواند، انتشار این مقالات از اهمیت خاصی برخوردار بود. هرمان هسه در پیشگفتار این مجموعه می‌نویسد: «اگر من این مقالات را "سیاسی" می‌نامم، همواره آن را در گیومه قرار می‌دهم، زیرا در این مقالات مسایل سیاسی به معنای خاص آن وجود ندارد، بلکه تنها ویژگی آنها در این نکته نهفته است که در فضایی سیاسی نگاشته شده‌اند.»

امروز دیدگاه‌های هسه در زمینه سیاست، جامعه، احزاب و رویدادهای مهم آن زمان، درباره کمونیسم و سوسیالیسم، جمهوری و ایمار، رایش سوم، یهودیت و به ویژه برداشت او در خصوص وظیفه سیاسی نویسنده، توجه همگان را برانگیخته است. می‌دانیم که بیشتر آثار ادبی و برجسته هرمان هسه به فارسی برگردانده شده، اما از این زاویه به هسه پرداخته نشده است، لذا نگارنده بر آن شده که یکی از این گونه مقالات را که در سپتامبر

۱۹۱۴، یعنی در آغاز جنگ جهانی اول نگاشته شده است، به خوانندگان معرفی کند.

دوستان من!

ملت‌ها به جان هم افتاده‌اند و هر روز تعداد بیشماری در جنگ‌های هولناک رنج و عذاب کشیده و کشته می‌شوند. در میان خبرهای دلهره‌آور میدان جنگ لحظاتی از ایام فراموش شده سال‌های کودکی به خاطر می‌آید. در آن هنگام که چهارده سالم بود، در یک روز گرم تابستانی در اشتوتگارت سر امتحان انشاء در ایالت شواب نشستم بودم. موضوع انشاء چنین بود: «چه جنبه‌های خوب و بد طبیعت انسانی بر اثر جنگ بیدار شده و رشد می‌یابند؟» انشاء من درباره این موضوع بر اساس هیچ گونه تجربه‌ای نبود و لذا نتیجه آن هم بسیار غم‌انگیز شد. آنچه من آن زمان به عنوان یک نوجوان تحت عنوان جنگ و نیز تحت عنوان پیامدهای دهشتناک جنگ درک می‌کردم، با آنچه که امروز درک می‌کنم، بسیار متفاوت است. اما در ارتباط با وقایع روزانه و آن خاطره کوچک گذشته، در این ایام درباره جنگ بسیار اندیشیده‌ام؛ و اکنون که رسم چنین است که فرهیختگان و هنرمندان نظرات خود را در این باب به بیان می‌آورند، بیش از این درنگ را جایز نمی‌دانم که من هم نظراتم را در این خصوص بیان کنم. من آلمانی هستم و به آلمان دل بسته‌ام. اما آنچه می‌خواهم بگویم مربوط به جنگ و سیاست نمی‌شود، بلکه مربوط به مواضع و تکالیف بیطرف‌هاست. منظور من از ملت‌های بیطرف از جنبه سیاسی نیست، بلکه همه آنانی است که به عنوان پژوهشگر، معلم، هنرمند و ادیب در زمینه صلح و بشریت به کار مشغولند.

در اینجا اخیراً نشانه‌های غم‌انگیزی از یک آشفتگی فکری فاجعه‌آمیزی توجه ما را به خود جلب کرده است. ما از بی اعتبار خواندن اختراعات آلمان در روسیه، از تحریم موسیقی آلمانی در فرانسه و همچنین از تحریم آثار فکری و معنوی ملت‌های متخاصم در آلمان می‌شنویم. از این پس در بسیاری از روزنامه‌ها و مجلات، آثار انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها، روس‌ها و ژاپنی‌ها نباید ترجمه شود، چون دیگر مورد تایید نیستند و نباید مورد نقد و بررسی هم قرار گیرند. این یک شایعه نیست، بلکه واقعیتی است که به آن عمل می‌شود.

بنابراین یک قصه زیبای ژاپنی، یک رمان خوب فرانسوی که قبل از جنگ با عشق و علاقه به قلم یک آلمانی ترجمه می‌شد، اکنون باید به دست فراموشی سپرده شود. این موهبت دلپذیر و زیبا که با عشق، به مردم ما عرضه می‌شد، اکنون به پس زده می‌شود، زیرا برخی از

کشتی های ژاپنی در بندر تسینگتاو می جنگند و چنانچه من امروزه اثر یک ایتالیایی، یک ترک و یک رومانیایی را ستایش کنم، فقط به این شرط میسر است که قبل از پایان چاپ در میان این ملت ها سیاستمدار یا روزنامه نگاری اوضاع و احوال سیاسی را تغییر ندهد.

تمام این کارها و اظهارات، از شایعه های من در آوردی تا مقاله های تحریک آمیز، از تحریم هنر «دشمن» تا سخنان تمسخر آمیز علیه ملت ها حاکی از فقدان تفکر و ساده انگاری است که آنها را تحویل سربازان در جبهه های جنگ می دهند، در حالی که اینها را یک کارگر صاحب اندیشه و یا یک هنرمند نمی پذیرد. من از پیش تمام آنها را که به زعم آنها جهان در مرزها پایان می یابد، از این سرزنش مبرا می دارم. مردمی که برای آنها هر تحسینی از هنر نقاشی فرانسه چندش آور است و ادای هر واژه خارجی خشم آنها را برمی انگیزد؛ روی سخن من با اینان نیست. آنها مثل گذشته به کار خود ادامه می دهند. اما همه دیگرانی که با کم و بیش آگاهی

گونه شهروندی وطن پرست با تفکرات فراملی بود و مدافع آزادی روح انسانی و وجدان آگاه. او در لحظات تفکر و الایش چنان اوج می گرفت که برایش سر نوشت ملتهای دیگر نه در رویدادهای جداگانه. بلکه به عنوان حرکتهای فرعی در مسیر کل جهان قرار می گرفت.

هرمان هسه با مادرش.

ذهنی در ساختار فراملی فرهنگ انسانی دست اندر کار بوده اند و اکنون ناگهان جنگ را به قلمرو معنویات می کشانند، مرتکب بی عدالتی و خطای سهمگین فکری می شوند. آنها مدت ها در خدمت بشریت بوده و به وجود یک آرمان بشریت فراملی باور داشته اند؛ البته این تا وقتی بود که یک واقعه هولناک در مقابل این آرمان قد علم نکرده بود، تا وقتی که چنین اندیشیدن و چنین عمل کردن راحت و بدیهی بود. اما اکنون که وقت عمل است و مسأله بر سر هستی و نیستی است، باید به آن آرمانهای بزرگ پایبند بود، درست در همین زمان سر نوشت ساز آنها طفره می روند و لحن گفتارشان به گونه ای است که باب دل همسایه است.

بدیهی است که این امر در مخالفت با



اعتقادات میهنی و عشق به ملیت خویش نیست. من خود آخرین نفری خواهم بود که در این ایام وطن خود را انکار و به ذهنم هم خطور نمی کند، سربازی را از انجام وظیفه باز دارم. اکنون که در حال جنگند، باید به آن ادامه دهند، امانه به خاطر خود جنگ و دشمن نفرت انگیز، بلکه به خاطر اینکه تا حد امکان کاری والا و بهتر را بار دیگر از سر گیرند. در حال حاضر هر روز بسیاری از آن چیزهایی نابود می شود که برای آن همه انسانهای خوش نیت از بین هنرمندان، دانشمندان، سیاحت گران، مترجمان و روزنامه نگاران تمامی کشورها تلاش می کردند. این را نمی توان تغییر داد. اما ابلهانه و نادرست اینکه کسی که به آرمان انسانیت، به دانش فراملی و به یک زیبایی در هنر که محدود به مرزهای داخلی نمی شود، ایمان داشته است، ناگهان هولناک در برابر این هیولا اعتقادات خود را زیر پا می نهد و در به ویرانی کشیدن همه چیز همگام آنان می شود. به گمان من تعداد اندکی هستند (شاید حتی یکی هم در میان شاعران و نویسندگان مانباشد) که بعدها آثارشان به خاطر آنچه که امروزه در این لحظه خشم گفته یا نوشته اند، مورد تحسین قرار گیرد و نیز در بین آنها (تا آنجا که بتوان آنها را جدی گرفت) یکی هم یافت نمی شود که برای او سرودهای میهنی کورنر (Korner) خوشایندتر از شعرهای آن گوته ای باشد که خود را از جنگ بزرگ آزادیبخش ملتش به گونه ای شگفت آور دور نگاه داشت و اکنون وطن پرستان ندا سر می دهند که این گوته همواره به نظر ما مشکوک می آمد، او هرگز وطن پرست نبود و روح آلمانی را با چنان حس فراملیتی آلوده کرده که مامدتها در عذاب بوده و ذهنیت آلمانی ما شدیداً تضعیف شده است.

لب مطلب اینجاست که گوته هرگز وطن پرست بد نبود، گرچه در سال ۱۸۱۳ سرودهای ملی نوشت. اما در ورای دلبستگی به ملیت آلمانی که می شناخت و دوست می داشت، برای او انسانیت مطرح بود. گوته شهروندی وطن پرست با تفکرات فراملی بود و مدافع آزادی روح انسانی و وجدان آگاه. او در لحظات تفکر و الایش چنان اوج می گرفت که برایش سرنوشت ملتهای دیگر نه در رویدادهای جداگانه، بلکه به عنوان حرکتهای فرعی در مسیر کل جهان قرار می گرفت. می توان به این فرهیختگی خردمندانه ناسزا گفت که در لحظات خطر جدی مهر سکوت بر لب می نهد، اما این روح آلمانی است که بزرگترین اندیشمندان و ادیبان آلمانی در آن به سر می بردند. برای به خاطر آوردن این روح آلمانی، عدالت، اعتدال، ادب و آن انسان دوستی که این روح از آن برخوردار است، اکنون وقت کافی وجود دارد. آيا زمانی فرامی رسد که فردی آلمانی شهامت این را داشته باشد و بگوید که این کتاب خوب انگلیسی را برتر از یک کتاب

بد آلمانی می‌داند. آیا خود روح فرماندهان جنگی ما که از اسیران جنگی محافظت می‌کند، باید از روح اندیشمندان ما شرمسار باشد که دشمن را حتی در آنجا که صلح‌جو است و اندیشه‌های نیکو عرضه می‌کند، با ارزش و اعتبار نشناسد. پس از جنگ چه خواهد شد، زمانی که همه ما از آن در هراسیم، زمانی که سفرها و مبادلات فکری و معنوی بین ملت‌ها راکد می‌شود. چه کسی باید کاری کند که بار دیگر امور به گونه دیگری جریان یابد و بار دیگر تفاهم برقرار شود، دوباره یکدیگر را به رسمیت بشناسیم، دوباره از یکدیگر بیاموزیم. اگر ما که پشت میز تحریر می‌نشینیم در حالی که برادران ما در میدان جنگ به سر می‌برند، این کار را انجام ندهیم، پس چه کسی باید این کار را به انجام رساند؟ آفرین بر کسی که می‌جنگد، زندگی خود را در میدان نبرد، زیر خمپاره و نارنجک به خطر می‌اندازد. ما هم که وطنمان را دوست می‌داریم و نمی‌خواهیم برای آینده تردیدی به خود راه دهیم، این وظیفه به ما محول شده که اندکی از صلح را حفظ کنیم، پل دوستی را برقرار سازیم و راه‌هایی برای ارتباط بجویم، امانه با قلم کارها را خراب‌تر کنیم و بنیان آینده اروپا را بیش از این متزلزل سازیم.

باز هم سخنی دیگر برای بسیاری از کسانی که زیر بار جنگ در رنج و عذابند و از نظر آنها هر فرهنگی و هر انسانی اکتون بر اثر جنگ به نابودی کشیده می‌شود. از زمانی که از سرنوشت بشریت آگاهی یافته‌ایم، جنگ همیشه وجود داشته است و هیچ دلیلی بر این باور نیست که دیگر جنگ از صحنه زمین رخت بر بسته است. فقط عادت به صلح طولانی بود که فرییمان می‌داد. مادامی که اکثریت مردم دنیای روح‌گفته را تجربه نکنند، جنگ ادامه خواهد داشت. جنگ باز هم خواهد بود و شاید برای همیشه باشد. اما غلبه بر روح جنگ و پافشاری بر باورهای غربی - مسیحی مثل همیشه هدف شریف و والای ماست. پژوهشگری که در جستجوی ماده‌ای بر ضد یک بیماری مسری است، چنانچه شیوع یک بیماری جدید غافلگیرش کند، کارش راه‌نمی‌سازد. صلح در جهان و دوستی میان انسان‌ها بالاترین آرمان ما خواهد بود و هرگز کاستی نمی‌پذیرد. و فرهنگ انسانی از تلطیف غرایز حیوانی و سوق دادن آن به سوی شناخت و معنویات پدید می‌آید. اینکه آیا زندگی ارزش زیستن را دارد، خود محتوا و آرامش خاطر هر هنری است، اینکه عشق ارزشمندتر از نفرت است، تفاهم پسندیده‌تر از خشم است، صلح شریف‌تر از جنگ است، این را باید همین جنگ شوم و خانمان‌برانگیز جهانی برای ما کاملاً روشن‌تر از آنچه ما تصورش را داشتیم، آشکار کرده باشد و تنه‌افزاید اش



پښتونستان ښار علمي او مطالعاتي مرکز
پرتال جامع علوم انساني